



سوره مبارکه طور

- سوره مبارکه طور بسیار عجیب است و سیاق ادبی بسیار ویژه‌ای دارد. با عبارات‌های آهنگین به سوره مبارکه قمر بسیار نزدیک است و از نظر محتوا ارتباط زیادی با سوره ذاریات دارد و از طرف دیگر انتهای سوره ارتباط ویژه‌ای با سوره مبارکه نجم و سیاق استفهامی بسیار ویژه و متعددی دارد که تقریباً می‌توان گفت این تعدد استفهام، در قرآن مانند این سوره نیست.

- سوره چند بخش دارد: ۱- بخش اول آن با قسم‌های متعدد شروع می‌شود:

- وَ الطُّورِ (۱) وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) وَ جَوَابِ قَسَمٍ هَا «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ» (۷) است. یعنی عذاب خدا واقع است.

- ادامه سوره هم که با این قسم‌ها ارتباط دارد، روزی را که بناست این عذاب آشکار شود معرفی می‌کند: يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹) وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰)

- سپس آدم‌هایی را مطرح می‌کند که در برابر این آیات کذب دارند و آن را دروغ می‌پندارند و در «خَوْضٍ يَلْعَبُونَ» (۱۲) هستند؛ یعنی حرف‌های بیهوده می‌زنند و عاقبتشان در نارِ جَهَنَّمَ دَغًا (۱۳) است؛ همان ناری که تکذیبش می‌کردند، همان ناری که واقع بود و در این روز صرفاً آشکار می‌شود. با این حساب حرف‌هایی که می‌زنیم سحر است یا شما نمی‌بینید؟ یعنی واقع بودن عذاب را نمی‌بینند. لذا حرف‌هایی که این واقعه را توضیح می‌دهد را سحر خطاب می‌کنند و خدا می‌گوید: اینکه واقع است سحر است یا شما آن را نمی‌بینید؟ یعنی چه صبر کنید و چه صبر نکنید آن را می‌چشید.

- از آیه ۱۶ به بعد قسمت دوم آیه سوره شروع می‌شود. این بخش سوره حکایت اهل بهشت است که از این منظر هم سوره طور بسیار ویژه بوده و در رده سوره واقعه و اینچنین سوره‌ها قرار می‌گیرد. یعنی شرح مفصلی از اهل بهشت است. نعمت‌های اهل بهشتی که نام‌برده بسیار مفصل است مانند جنات، نعیم، فواکه، اکل، شرب و متکئین علی سرر مصفوفه و زوجنا هم بحور عین و ...

- یکی دو ویژگی منحصر به فرد که در اینجا آمده و در جاهای دیگر نیامده است عبارت‌اند از: ۱- «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی یکی از نعمت‌هایی را که در بهشت برای اهل بهشت بیان می‌کند این است که ذریه آنان را به واسطه ایمانشان به آن‌ها ملحق می‌کنیم. یعنی یک دغدغه در اهل بهشت این سوره هست و آن این‌که ذریه آنان که جزء نعمت‌هایشان است را به آنان در بهشت ملحق می‌کنند. ذریه‌ای که به آنان ملحق می‌گردد باید مؤمن باشند، زیرا حال این‌ها در دنیا حکایت از این نعمت بهشتیان دارد. با توجه به نعمت‌هایی که نام‌برده مانند فاکهه، لحم و ... چنین فضایی را تصویر می‌کند که این‌ها انگار دور هم جمع شده‌اند و حال اجتماعی دارند؛ جمعی که در آن نه لغو وجود دارد و نه تأئیم (آیه ۲۳).

- تعارفاتی که این‌ها با هم دارند لغو نیست و فضایی بسیار پاک و سالم و واقعی و حقیقی است. یعنی خود تعارف کردنش برای این‌ها صفای بسیار دارد. تعارفات این‌ها پر از حال معنوی است. تعارف به خاطر واژه یتنازعون «آیه ۲۳» بیان می‌شود زیرا یکی از معانی که برای این واژه نموده‌اند، این است که این‌ها به هم تعارف می‌کنند. ما وقتی در این دنیا به هم تعارف می‌کنیم امری اعتباری و خیلی از اوقات برایمان مشقت‌آور است ولی در آنجا تعارف یک لذت حقیقی است. فضای نعمت‌های بهشتی که در سوره مبارکه طور آمده، یک فضای اجتماعی است. رابطه خودشان هم یتنازعون بود و افرادی که دور آن‌ها هستند هم غلمانند. (آیه ۲۴).

- آن‌ها با یکدیگر صحبت هم می‌کنند (آیه ۲۵) پرسش و پاسخ این‌ها بسیار زیباست و این پرسش و پاسخ آن‌ها به حال دنیایی‌شان برمی‌گردد و می‌گویند: یادتان است چقدر برای اهل‌مان نگران بودیم. شفقت محبتی همراه با ترس است. اینکه انسان نسبت به یک نفر محبت دارد و این شدت محبت در او ترس هم ایجاد می‌کند. او نگران است که نکند برای او اتفاقی بیفتد. حضرت علامه می‌فرمایند اگر

شفقت با «من» همراه شد، جنبه ترس در آن غلبه دارد ولی اگر شفقت با «فی» همراه شد مانند آیه ۲۶ جنبه محبت در آن غلبه دارد؛ یعنی عشقی که جنبه محبت در آن غلبه بسیار دارد. نگران آخر و عاقبت اوست. حال او نسبت به اهلش حال مشفق است. نکته: در اینجا شبهه‌ای مطرح می‌کنند که همه افراد نسبت به اهلشان نگرانی دارند؟ ولی چون در اینجا وصف اهل بهشت است، پس نگرانی آن‌ها صرفاً والد به ولد نیست و این همان بحثی است که در آیات قبل هم درباره ایمان اهل بهشت صحبت شده است. خواسته‌اند این شبهه از ساحت این‌ها زدوده شود.

- سپس می‌گویند خدا بر ما منت گذاشت که ما از عذاب سموم نجات پیدا کردیم (آیه ۲۷) و سرّ آن این بود که از قبل خدا را می‌خواندیم و البته خدا برّ و رحیم است یعنی هم خواندنیان به خاطر برّ و رحیم بودن خدا بود و هم نتیجه‌ای که الان گرفته‌ایم به خاطر برّ و رحیم بودن خداست (آیه ۲۸).

- از آیه ۲۹ به بعد مناظره خدا با اهل جهنم آمده است. این آیات بسیار عجیب است و تقریباً می‌توان گفت هر سلاخی را که کسی در اختیار دارد و بخواهد با آن در برابر ذکر یا حق مقابله کند خدا آن را از دستش می‌گیرد. این آیات انواع باورها و اعتقاداتی هستند که ما را به بند کشیده‌اند. اگر به عبارت‌ها دقت کنیم می‌بینیم بعضی از این عبارت‌ها شبیه به حرف‌هایی است که ما می‌گوییم، یعنی اینکه حرف حق است، ولی افراد می‌گویند گوینده دیوانه است، یا حرف عجیب و غریب است، یا اینکه این سخنان ذوقی است و یا نسبت جنون یا شعر یا طغیان می‌دهیم (طغیان یعنی عدم تعقل)، یا اینکه خون‌شما رنگین‌تر از بقیه است و با بقیه متفاوت هستید. نکند خودتان خالق هستید و یا خلقت سماوات و ارض دست شما است. نکند به خزائن متصلید و یا اهل تسلطید. وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم بعضی از این حرف‌ها با سخنان ما جور در می‌آید. یعنی احساس صاحب بودن داریم و خودمان را متمایز از بقیه می‌دانیم؛ اما این اتفاق در ما نباید می‌افتاد. انواع حکم کردن‌های بی مبنا از این نوع‌اند. (أَمْ لَآ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُتُونُ (۳۹))

- آیه ۴۰: یا اینکه نکند از شما اجر خواسته‌اند و این برایتان سخت است. این آیه دو وجه دارد؛ یکی اینکه انبیاء هیچ اجری از ما نخواستند و دیگر اینکه اگر هم فرض کنیم هزینه بخواهند، نباید برایمان گران باشد. با اینکه پرداخت هزینه و اجر درست است و هیچ اشکالی ندارد، اما انبیاء برای اینکه کسی بهانه‌ای نداشته باشد، هیچ هزینه‌ای دریافت نکرده‌اند.

- البته نباید اصل موضوع را فراموش کنیم و معنی ندارد بحث هدایت برای کسی گران تمام شود که گفته‌اند هدایت هزینه دارد مانند جان و مال و ... که بخواهد برایمان گران آید. متأسفانه برای هر چیز به درد نخوری در زندگی مان حاضریم هزینه کنیم، ولی در قضیه هدایت و توحید که همه زندگی مان است، طلبکارانه برخورد می‌کنیم و احساس می‌کنیم اسلام و حکومت اسلامی به ما بدهکار است درحالی‌که ما هستیم که به اسلام و حکومت اسلامی بدهکاریم. البته حکومت اسلامی هم در جایگاه خودش حقی بر گردن ما دارد. جانمان فدای انبیاء الهی باد که حتی حاضر نشدند همین مقدار بهانه را دست مردم بدهند یعنی از جان خودشان گذشتند ...

- آیه ۴۱: عده‌ای نوعی رفتار می‌کنند که انگار علم غیب دارند.

- آیه ۴۲: نکند فکر می‌کنند زرنگ هستند. نکند خدایی دیگر دارید؟ همه این جملات در ادامه فذکر آمده است یعنی انواع بندهایی را بیان می‌کند که ممکن است باعث شود ذکر پیامبر روی آن‌ها اثر نگذارد. حرف سر این است که خدا در جواب قسم‌ها می‌گوید: «عذاب واقع است» ولی الان ما نمی‌فهمیم و روزی می‌فهمیم که این عذاب واقع است. خدا به پیامبر می‌گوید: «فذکر».

- آیات ۴۸ و ۴۹: انتهای سوره هم با دو آیه خطاب به پیامبر تمام می‌شود.

- سؤال: قسم‌های اول سوره و حال بهشتیان و اهلشان به طور مشخص بیان شده بود و این بندهای فکری که جلوی ذکر را می‌گیرد و این سوره این بندها را باز می‌کند و این دو آیه آخر که امر به پیامبر است چه ارتباطی با هم دارند؟

- پاسخ: ربط دادن این آیات کاری ظریف و دقیق است. از سبک سوره برمی‌آید مکی باشد. وقتی کسی بر اساس قاعده‌ای که امیرالمومنین (علیه‌السلام) عبادات را به سه دسته عبادات ترسوها و تاجران و احرار تقسیم می‌کند، کسانی که مقاومت می‌کنند و عناد

دارند را یا باید بترسانی و یا در ابتدای راه باید با آن‌ها معامله کنی. در مقابل گروهی که دنبال بهانه می‌گردند، خدا ابتدا به حقایقی که قابل انکار نیست قسم می‌خورد تا برایشان اثبات کند این عذاب واقع و حتمی است. سپس شمه‌ای از عذاب را توضیح می‌دهد تا در او رقت ایجاد گردد و جلوی گردنکشی‌اش گرفته شود.

ممکن است کسی از حقیقتی پی به حقیقتی بزرگ‌تر ببرد و از آن حقیقت احساس نگرانی کند، اتفاقی که خدا برای اهل بهشت نسبت می‌دهد، یعنی رقت قلب برای او و اهلش ایجاد شود. در این صورت پیغمبر فرصت می‌کند تا سلاح‌هایی را که در اثر رقت قلب در آن‌ها ایجاد شده از دستشان بگیرد. زیرا قبل از آن اصلاً حرفی نمی‌شنیدند تا بتوان با آن‌ها احتجاج کرد و بعد از آن فاصله وقتی خدا احتجاج‌هایش را مطرح می‌کند، خدا عذاب‌هایش را بیان می‌کند که این کفار دو دسته هستند؛ یک عده بعد از این احتجاج‌ها ایمان می‌آورند و یک عده ایمان نمی‌آورند. آنان که ایمان نمی‌آورند، این ایمان نیاوردنشان پیغمبر را بسیار عذاب می‌دهد. وجود نازنین پیغمبر خودشان فرموده‌اند: من آنقدر اذیت شده‌ام که هیچ پیغمبری به این اندازه اذیت نشده است. اینجاست که خدا پیغمبرش را تسلی می‌دهد و می‌گوید: «فَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا» این خطاب به این دلیل است که بار برای پیغمبر سبک شود، نه اینکه پیامبر نمی‌داند خدا او را می‌بیند. - «فَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا» همان است که امام حسین (علیه‌السلام) در روز عاشورا به یاد خودش می‌آورد که «هون علی هذا انه بعین الله». بِأَعْيُنِنَا یعنی پیغمبر اذیت نشو و از اتفاقاتی که می‌افتد ناراحت نشو. تسبیح نمود این است که برای کسی که هادی است، سختی مسائل تلخی که در مسیر هدایت اتفاق می‌افتد، کم شود. چون هرچه پاکی است از آن خداست و هر که هم به سمت خدا می‌رود وقتی می‌گوید: «سبحان الله» یعنی تمام سختی‌ها و پلیدی‌هایی که از ناحیه غیر خدا به او می‌رسد کم اهمیت می‌شود.

- در این سوره پیامبر در مقام پدر است و امتی که در مقام ذریه هستند. این ذریه می‌توانند دو دسته باشند: کسانی که اهل هستند و دیگر عده‌ای که نااهل‌اند. این حیثیت حتماً باید در نظر گرفته شود. از ابتدای سوره اتفاقی که می‌افتد این است که خدا به «طور» قسم می‌خورد. طور سرزمینی مقدس است که جغرافیای آن طور مهم نیست، بلکه به اعتبار موسی (علیه‌السلام) «طور» قسم خوردنی شده است. با در نظر گرفتن این غیب، موسی (علیه‌السلام) حیثیت پدر پیدا می‌کند. یک دسته از این بچه‌ها کسانی هستند که وقتی وارد سرزمین پدر می‌شوند، حس قداست و بزرگی دارند و سپس به کتاب مسطور می‌رسند و دست‌نوشته‌ها را می‌بینند که یادگار پدر است. محتوای کتاب و نوشته‌ها هم وحی خدا است، زیرا این پدر حیثیت و حیانی هم دارد. محتوای حرف پدر؛ نگرانی برای بچه‌هایش است که چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد.

- آیه «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» (۲۱) به نوعی تصویرسازی از بهشت است با تکیه بر این شفقت پدرانه پیامبر که شفقتش تا ملکوت و بهشت ادامه دارد. سپس استدلال‌هایی که با فعل امر پرسیده می‌شود؛ در واقع توجه دادن ذریه ناخلف پیامبر است که الحاق پیدا نکرده و به آفت و عذابی که از ابتدا پدر از آن بیم داده دچار شده است.

- عبارتهایی مثل: «شاعر است و مجنون است و ...» عبارتهایی است که ذریه در مورد پیامبر به کار می‌برند. آیات بعدی علت‌یابی رفتار فرزند است. «احلام» و «حلم» واژگانی از عقل است که اعتبار بلوغ و رشدش بسیار مهم است. بچه به حُلْم که می‌رسد احساس دمیده شدن عقل می‌کند. حال خدا در این آیات می‌پرسد: کار این فرزندان مبنای عقلی دارد یا اینکه از سر طغیان است. آیا مشکل در ایمان آوردن این‌ها است یا حرف‌هایی که از سر عدم اتصال به وحی می‌گویند. وقتی هم راجع به اجر با آن‌ها صحبت می‌کند یعنی «آیا پدر از تو پول و اجرت می‌خواست که آن شفقت را نادیده می‌گیری؟».

- در انتهای سوره هم خدا به این پدر که نیمه شب بیدار شده است (سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ) دل‌داری می‌دهد و امر می‌کند از دست این بچه‌ها «والصبر» یعنی صبر کن که خدا تو را می‌بیند (فَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا) و این‌گونه او را جمع می‌کند.

- حال با توجه به این سیر سوره و بحث اشفاق که مطرح شد، تصور کنید که وجود مقدس حضرت امیر و حضرت زهرا با هم بحث می‌کنند که پیامبر کدام یک از این دو را بیشتر دوست دارند. حضرت زهرا (سلام الله علیها) می‌گویند که معلوم است مرا چون من دخترشان هستم و حضرت امیر (علیه السلام) می‌گویند من را بیشتر دوست دارند: چون پسرعمویشان هستم. حضرت زهرا می‌گویند: من اما بیها هستم و حضرت امیر می‌گویند من وصی هستم و حضرت زهرا می‌فرمایند من شوهرم ولی خداست و حضرت امیر می‌گویند: من همسرم سیده النساء العالمین است و ...

- یک قسمت از مناظره‌شان این گونه است که حضرت امیر می‌گویند: من طورم و حضرت زهرا (سلام الله علیها) می‌گویند: من کتاب مسطورم. حضرت امیر می‌گویند: من رق منشورم و حضرت زهرا می‌گویند: من بیت مأمورم. امیرالمؤمنین می‌گویند: من سقف مرفوعم و حضرت زهرا می‌گویند: من بحر مسجورم. از این بحث می‌خواهیم این گونه استفاده کنیم که قسم‌های اول این سوره منظر ویژه‌ای دارد. یک وجهی از این سوره در مقام پدری حضرت موسی و ذریه شان مطرح شد، وجه دیگر سوره در سیستم حضرت رسول (صلوات الله علیه و آله) و بیت اسمانی است که به برکت یک ازدواج فوق آسمانی این بیت به زمین منتقل می‌شود. جنس این بیت، بیت مأمور است. ولی دو انسان توانسته‌اند این بیت مأمور را روی زمین بیاورند؛ و اگر این پدر را از این بیت حذف کنیم، همه چیز از حیثیت خودش می‌افتد و بی‌معنی می‌شود و به نظر می‌رسد که از آیه ۱۷ به بعد وصف حال این خانه است. می‌توانید آدم‌های این بیت و مسائل بیشان را در اینجا ببینید. در واقع بهشت آفرینی می‌کند. اتفاقی بسیار بی‌نظیر است؛ زیرا قصه‌ای را که فقط در آسمان‌ها می‌توان خواند و جنس آن جنس بیت مأمور است، با یک ازدواج فوق استثنایی این بیت مأمور را پایین آورده و جالب اینجاست که با همین پدر هم عذاب ساخته می‌شود و هم بهشت و هم ذریه با این پدر ساخته می‌شود. اگر این پدر را برداریم دیگر ذریه و طور و ... معنا ندارد. حال چرا این زوج آسمانی زمین آمدند؟ چون می‌خواستند همه این اهل زمین عضو این بیت باشند، لذا به ازای تک تک آدم‌ها اشفاق دارند؛ یعنی به ازای هر آدمی که وارد خانه‌اشان می‌شود این‌ها به او می‌گویند: «چقدر ما نگران تو بودیم و تمام مدتی که تو بیرون این خانه بودی و زمین می‌خوردی، قلب ما تکان می‌خورد که آیا بالاخره به این خانه می‌رسی یا نمی‌رسی؟» خیلی بی‌نظیر است که دو نفر ازدواجی انجام داده‌اند و پدر این ازدواج هم حضرت رسول است و قصدشان این است که تمام بشریت را عضو این خانه کنند. احوالات اهل این خانه از آیه ۱۷ به بعد آمده است که خوردن و پوشیدن و نشستشان و ... چگونه است. ملائکه هم قرین این خانه هستند. حضرت علامه اصرار دارند که بفرمایند زوجنا هم بحور العین، قرین بودن است نه ازدواج. همشینی‌های این خانواده را توصیف می‌کند که ملائکه‌اند. دور هم می‌نشینند و حتی وصف تعارف کردن‌هایشان آمده است.

- این سوره بسیار بی‌نظیر است و اگر کسی خواست تجلی یک بیت آسمانی را روی زمین ببیند و بدانی چه عواملی انسان را از این خانه بیرون می‌اندازد، در این سوره آمده است. به برکت وجود نازنین حضرت امیر و فاطمه زهرا (علیهم السلام) و بیت مأموری که به زمین آورده‌اند، بیت مأمور همشینی خانه‌های ما شده است. این‌ها کاری کرده‌اند که ما بتوانیم در بیت مأمور برویم. چه عذابی دردناک‌تر از این که آدم در این خانه نباشد. اگر این سوره را یک‌بار با حال این خانه بخوانیم که درد و دل‌های غریبانه‌ی یک پدر با بچه‌هایی است که نمی‌خواهند در این خانه باشند و این پدر شرحه شرحه‌های وجودش را وسط می‌گذارد که «چرا شما نمی‌خواهید در این خانه باشید؟» دیگر لازم نیست عذاب را به گونه‌ای دیگر معنی کنید.

- شنیدیم که می‌گویند: همه اهل بهشت، اهل بیت را نمی‌بینند. عده‌ای هر روز می‌بینند و عده‌ای سالی یک‌بار و ... قیامت که زمان ندارد پس تعبیر تحت عنوان سالی یک‌بار یک تعبیر تمثیلی است و ممکن است سؤال پیش آید که سالی یک‌بار یعنی چه؟ این تمثیل مانند جلسه‌ای می‌ماند که حضرت امیر سوره طور را بیان می‌کنند و افرادی در جلسه به خاطر آمادگی که فراهم کرده‌اند از این سخنرانی حظ بسیار می‌برند و دیگری حظ کمتری می‌برند. مراتب آدم‌ها از حظ این سخنرانی متفاوت است، نه اینکه در محضر سخنران نباشند. اصلاً معنی ندارد که در بهشت کسی در محضر اهل بیت نباشد. نمی‌شود بهشتی را تعریف کرد که در آن بهشت، انسان‌ها در محضر اهل بیت

نباشند. فقط فرقی این است که حلقه‌هایی که در اطراف اهل بیت شکل گرفته است در مراتب مختلف از حضرت امیر (علیه السلام) حظّ و بهره می‌برند و اصلاً نمی‌توان بهشتی را تصور کرد که در محضر امیرالمؤمنین نباشد.
- خدا این شرافت و کرامت را نصیب ما کند که در این بیت باشیم و حظّ و بهره بسیار از اهل بیت ببریم.

اللهم صل على محمد وآل محمد والحمد لله رب العالمين